



پنجاه و هشت سال تبعه‌کاری، خیانت و غارت

بخش اول: «تأملاتی پیرامون بنیاد پهلوی و فساد مالی رژیم شاه»

سید محمد جواد قربی

دکتر فرهاد سهامی

به روزگار رضا هر که را که من دیدم هزار مرتبه فریاد نارضایی بود

فرخی یزدی

مقدمه

عامل اصلی اعتراضات مردمی و بزرگان دینی چه در عصر قاجار و چه در حکومت رضاخان و پهلوی دوم، ساختار استبدادی و فساد مالی، به همراه اختناق و مفاصد اخلاقی بود. بحران‌های اقتصادی به وجود آمده در تاریخ گذشته ایران، ناشی از فساد طبقه حاکم، چپاول ثروت‌های ملی و عمومی و همچنین وجود مقامات بلندپایه حکومتی فاسد بوده است.^۱ صاحب‌نظران خارجی و اندیشمندان بسیاری بر این مطلب تأکید دارند.^۲

۱. مهدی رهبری، *اقتصاد و انقلاب اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۱.
 ۲. نیکی آر. کدی، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۷۵؛ سایروس ونس و برژینسکی، *توطئه در ایران*، ترجمه محمود مشرقی، تهران، هفته، ۱۳۶۲؛ فرد هالیدی، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.



فساد و رشوه‌خواری مقامات و اعضای خاندان سلطنتی به شدت با ارزش‌ها و عادت‌های اجتماعی طبقات متوسط و پایین جامعه سنتی ایران در تعارض بود که منجر به همین دوگانگی شدید طبقاتی گردید. به عنوان مثال، ملت ایران در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴، از خود شاه شنیده بودند که درآمدهای نفتی کشور سه یا چهار برابر شده است. بر همین اساس آنان سؤال می‌کردند که چرا دچار فقر و بحران اقتصادی شده‌اند و آن همه ثروت به یک‌باره چه شد و کجا رفت؟ از آن‌جا که رشوه‌خواری و فساد مالی خاندان سلطنتی، بر همگان آشکار بود، جامعه آگاه ایران با دیده تردید و انزجار به رژیم نگاه می‌کرد و این وضعیت برای آنان تحمل‌ناپذیر بود. بنیاد پهلوی نیز به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی کشور و در عین حال وابسته به خانواده شاه این حس را تشدید می‌کرد. هر چند محمدرضا شاه سعی داشت با تبلیغات گسترده، بنیاد پهلوی را به عنوان یک نهاد خیریه معرفی کند اما سوءاستفاده‌های گسترده این نهاد و افشای آن توسط نیروهای انقلابی، چهره این بنیاد را در نزد مردم به شدت مخدوش ساخت.

در سراسر حکومت پهلوی آنچه اغلب به چشم می‌آید، تمایل دربار به کسب قدرت و گسترش آن حتی به بهای نقض قانون اساسی مشروطیت و دخالت در تمامی شئون زندگانی ایرانیان بود. در دهه آغازین حکومت محمدرضا پهلوی یکی از ابزارهای دربار برای مداخله در امور داخلی و حتی گاهی امور خارجی، سازمانی بود به نام سازمان املاک و مستغلات پهلوی که ظاهراً برای امور خیریه تأسیس شده بود تا نشانگر سخاوت و نوع‌دوستی دربار پهلوی باشد. اما این نهاد در حقیقت پوششی بود که اموال، املاک و مستغلات غصبی رضاشاه را به نام وقفی بودن از مالیات و پس گرفته شدن آن توسط صاحبان حقیقی این اموال حفظ می‌کرد. این سازمان در سال ۱۳۳۷ خورشیدی به بنیاد پهلوی تغییر نام داد و با گسترش فعالیت خود وارد داد و ستدهای اقتصادی، فعالیت‌های فرهنگی و... شد تا با گسترش قدرت مالی به وظیفه اصلی خود که پشتیبانی از حامیان و طرفداران رژیم بود بپردازد.

چگونگی گرد آمدن سرمایه اولیه و کارکردهای دوگانه آن سازمان و نقشی که این سازمان در بدبینی مردم و نهایتاً فروپاشی رژیم ایفا کرد مسئله‌ای است که این پژوهش در صدد بررسی و تحلیل آن است. با عنایت به فقدان پژوهشی متین و استوار در این موضوع، پژوهش حاضر در نظر دارد تا با کنکاشی علمی و مستند برخی از ابعاد ناشناخته این موضوع را مورد کاوش قرار دهد.

ضرورت و اهمیت موضوع

فعالیت‌های بنیاد پهلوی به عنوان یک نهاد اقتصادی نیرومند و مصون از نظارت قوای سه‌گانه رژیم، اهمیت و جایگاه این نهاد را نشان می‌دهد. با توجه به فعالیت‌های اقتصادی و تجاری، این بنیاد در امور فرهنگی واکنش منتقدان حکومت پهلوی را برمی‌انگیخت. چنانکه بسیاری از انقلابیون، فارغ از هر گونه مسائل عقیدتی خود علیه آن، موضع‌گیری‌هایی اتخاذ، و این سازمان را نمونه کامل فساد در رژیم معرفی نمودند؛ از آنجایی که این بنیاد مستقیماً وابسته به شخص شاه بود مخالفان حکومت پهلوی فعالیت‌های این بنیاد را به مثابه اقدامات و فساد شخص شاه تلقی و در مبارزات‌شان بر آن تکیه می‌کردند. همین مسئله خود بیانگر اهمیت این پژوهش است.

مهم‌ترین پرسش اصلی این پژوهش آن است که بنیاد پهلوی چه فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی‌ای انجام داده و موضع نیروهای انقلابی و ضد رژیم درباره اقدامات بنیاد پهلوی چه بود؟ در کنار این سؤال اصلی سؤالات فرعی دیگری نیز وجود دارد که پاسخ به آنها در روشن کردن نقش بنیاد پهلوی در تبه‌کاری و غارت ثروت ملی در رژیم پهلوی را مشخص می‌سازد. از جمله:

۱. بنیاد پهلوی چرا و چگونه تأسیس شد؟

۲. فعالیت‌های جاری این بنیاد، چه تأثیری در نارضایتی مردم از عملکرد رژیم پهلوی داشت؟

۳. عمده‌ترین رویکردهای فرهنگی و سیاسی بنیاد پهلوی چه بود؟

۴. عملکرد بنیاد پهلوی چه واکنش‌هایی را در بین گروه‌های انقلابی برانگیخت؟

آنچه غیر قابل تردید و پیش‌فرض اصلی این پژوهش است آن است که بنیاد پهلوی به عنوان یک نهاد وابسته به سلطنت در راستای اهداف رژیم و در خدمت منویات دربار پهلوی عمل می‌کرد و به علاوه نقش حامی پرور برای رژیم را بر عهده داشت.

اگر چه در ظاهر بنیاد پهلوی یک سازمان غیرانتفاعی خیریه بود که از وقف بخش بزرگی از اموال رضاشاه، محمدرضاشاه و دیگر اعضای خاندان پهلوی در سال ۱۳۳۷ تشکیل شد اما در باطن این بنیاد از مهم‌ترین بنیادهای اقتصادی و فرهنگی دربار پهلوی به شمار می‌آمد که نقش ویژه‌ای را در گردآوری ثروت و بذل و بخشش‌های خانواده سلطنتی برای کسب اعتبار در نزد صاحبان قدرت در خارج از ایران و پرداخت رشوه‌های کلان و کمک‌های انتخاباتی و غیره به سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، صاحبان صنایع، بانک‌داران و سردمداران دولت‌ها ایفا می‌کرد. ما در این پژوهش تلاش خواهیم کرد





فرآیند شکل‌گیری این بنیاد و کارویژه‌های آن را در رژیم مشروطه سلطنتی تبیین نماییم.

رضاشاه و ولع سیری‌ناپذیر او در کسب ثروت و دست‌درازی به اموال مردم

کودتای سیاه در سال ۱۲۹۹ خورشیدی و متعاقب آن غصب سلطنت و تاج‌گذاری رضاخان را می‌توان آغاز دوران جدید تاریخ معاصر ایران دانست. حکومت قاجار که بیش از یک قرن دوام آورده بود با وقوع انقلاب مشروطیت به جای رسیدن به حکومت دموکراتیک به حکومت هرج و مرج و نابسامانی تبدیل شد. ناآرامی، سرکشی و راهزنی فزآینده در مرزها، در میان عشایر و در استان‌ها جریان داشت. وقوع جنگ جهانی اول و همسایگی ایران با کشورهای متخاصم روسیه و عثمانی وضع را بدتر کرد. در بسیاری از نقاط کشور طغیان به پا شده بود و حکومت مرکزی نیز فاقد هر گونه قدرت و ابزارهای لازم برای اداره کشور بود.

در حقیقت، قبل از آن که رضاشاه به تخت سلطنت برسد یک آریستوکراسی در ایران به وجود آمده بود که در واقع حکومت را به دست داشت. این آریستوکراسی با تغییر اوضاع اجتماعی ایران و تغییر طرز حکومت نمی‌توانست موافق باشد زیرا در آن صورت مزایایی را که در گذر زمان به دست آورده بود از دست می‌داد. آن آریستوکراسی ثابت کرده بود که از عهده اداره کردن امور مملکت بر نمی‌آید و فقط گاهی عده‌ای رجل وطن‌پرست پیدا می‌شدند که به واسطه علاقه به مملکت و شرافتمندی خودشان مملکت را از زوال نجات می‌دادند تا مگر روزنه امیدی باز شود. کودتای ۱۲۹۹ در بحبوحه این تلاطم افکار علیه آریستوکراسی موجود به وجود آمد و به همین جهت کودتاگران در اولین روز کودتا اعیان و اشراف و رجال سیاسی را به زندان انداختند تا افکار عمومی را پشتیبان کودتا قرار دهند و از قضا دستگیری این رجال و طبقه ممتاز آن روز نه فقط اثر سوء در مردم نکرد بلکه مطابق با افکار عمومی درآمد.^۱

علت اینکه با بودن آن همه رجال و اعیان سابقه‌دار و در میان یک کشوری که سال‌ها با حکومت آریستوکراسی مأنوس بود یک مرتبه رضاخان سر تیپ قزاق توانست عرض اندام و نظر عمومی را جلب و خود را به ملت نزدیک کند تا حدی ناشی از نظر بغض و خصومتی بود که اکثریت مردم نسبت به آریستوکراسی آن روز داشتند و می‌خواستند خود را از دست آن طبقه ممتاز خلاص کنند و به دامان دیگری بیندازند تا شاید تغییری

۱. ارسلان خلعتبری، آریستوکراسی در ایران، تهران، بنگاه آذر، ۱۳۲۴، ص ۱۳.



در اوضاع پدیدار شود.^۱ و افزون بر این، دوره بحرانی و پر آشوب منتهی به کودتای ۱۲۹۹ و تلاش رضاخان در راه استقرار امنیت او را در جایگاه ممتازی قرار می‌داد و به تعبیر کاتوزیان «مشروعیت یک فرمانروا به توان نسبی او در حفظ صلح، سرکوب شورش و انجام دادن دیگر کارهای اجتماعی بستگی داشت. توانایی به دست گرفتن قدرت و نگهداری آن بزرگ‌ترین نشانه مشروعیت بود.»^۲ بدین ترتیب رضاخان که فردی بی‌سواد، گمنام، محروم و از طبقات پایین جامعه بود با بهره‌گیری از فرصتی که در این هرج و مرج و متعاقب آن در پی ایفای نقش در کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، برای وی پدید آمد به سرعت پیشرفت کرد، پس از وقوع کودتا، وارد صحنه سیاسی کشور شد و از رده یک افسر میان‌رتبه قزاق به مقام وزارت جنگ نایل گردید. رضاخان که تا قبل از وقوع این کودتا، با سختی و مشقت و پس از مدت‌ها خانه به دوشی و تن دادن به کارهای پست، صاحب مسکنی در محله سنگلج تهران شده بود،^۳ با قرار گرفتن در جمع اشراف و معاریف صاحب نفوذ، و با سود جستن از مقام و موقعیت خود به عنوان وزیر جنگ و ناجی کشور از آشوبی فراگیر، بر آن شد تا او نیز از این خوان یغما بی‌بهره نماند. البته نمی‌توان کتمان کرد که در آن روزها، معیار اصلی عضویت در نخبگان سیاسی ایران ثروت بود و عملی‌ترین روش انباشت سرمایه، خرید مقام و قدرت سیاسی، مالکیت زمین بود.

آنچه در ایران ثروت ملی محسوب می‌گردید، تقریباً به تمامی از تولید کشاورزی و گله‌داری به دست می‌آمد. زمین موجب سهم داشتن در ثروت می‌شد؛ یعنی سهم از زمین یا از غله یا پشم و اجاره از اجاره‌دار.^۴ زمانی که رضاخان امور ایران را به دست گرفت چهره‌ای ساده و معصوم از خود ارایه داد و به نظر می‌رسد که یکی از دلایلی که توانست بدون هر گونه رقیب سرسختی زمام امور را به دست گیرد، مجذوب شدن قشرهای مختلف جامعه نسبت به او بود.^۵ با این همه رضاخان که در اوایل کار خود مدعی بود:

ثروت موجب نارضایتی شدید فکر می‌شود و نمی‌گذارد شخص توجه خود را صرف منافع عمومی کند.^۶

به تحریک برخی از نزدیکانش، ناگهان پرده از چهره انداخت و به فکر تصرف املاک

۱. همان، ص ۱۴.

۲. همایون کاتوزیان، مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۰۴-۲۰۳، ص ۹۷.

۳. نجفقلی پسیان و خسرو معتضد، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ؛ زندگی رضاشاه پهلوی، تهران، ثالث، ۱۳۷۷، ص ۶۲۱.

۴. ماروین زونیس، روانشناسی نخبگان ایران، ترجمه سیروس صالحی و دیگران، تهران، چاپخش، ۱۳۸۷، ص ۴۸.

۵. رضا آذری شهرضایی، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱، ص ۲.

۶. جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۸۹، ص ۳۳۶.



دولت و ملت به ثمن بخش افتاد.^۱ یحیی دولت‌آبادی، در آغاز کار رضاخان میل به تصرف املاک و دارایی مردم توسط او و اهداف و انگیزه و شیوه او را در این امر به شرح زیر بیان داشته است:

سردار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران بشود و دفاين و خزاین از جواهر و پول و اشیاء نفیس خود را که شاید خود او هم نتواند حساب آنها را نگه دارد در آن جا جمع کند و مطمئن باشد اگر روزی از این مقام افتاد خواهد توانست آن جا زندگانی اربابی کرده و دارایی هنگفت خود را حفظ کند و از روی این نظر استحکامات در آن جا می‌سازد... سردار سپه از قلع و قمع کردن هر کس که در مازندران مانع رسیدن او به آرزوی خویش تصور کند به هر وسیله باشد دریغ نمی‌کند. پسرهارا که خطر مزاحمت‌شان بیشتر است از پیش بر می‌دارد و پدرها را از داغ آنها به دق می‌کشد و یا به خودکشی وامی‌دارد.^۲

رضاشاه هنوز پای خود را در پله اول ترقی نگذاشته بود که به درستی تشخیص داد «که در جامعه‌ای که اقتصاد آن بر پایه کشاورزی و نظام ارباب رعیتی استوار است زمین‌داری، خود جلوه دیگری از قدرت است»،^۳ و اگر می‌خواهد قدرت را از دست ندهد و رقبای خود را که همان اعیان و اشراف می‌باشند را پشت سر بگذارد، نه تنها باید در پی گردآوری ثروت باشد بلکه با کنار آمدن با بیگانگان که شدیداً در طبقات سرمایه‌دار و زمین‌خوار ایران نفوذ داشتند از هر فرصتی برای کاستن از قدرت و نفوذ سیاسی طبقه بزرگ مالک استفاده کند. به همین خاطر تا پایان سلطنتش شاید به هر بهانه‌ای، آنان را مورد حمله قرار می‌داد.

سفارت انگلیس گزارش می‌دهد که شاه با علاقه شدیدی که به ثروت‌اندوزی داشت، زمین یک زمین‌دار عمده را به بهانه توطئه علیه دولت مصادره می‌کرد، روستاهای فردی دیگر را به دلیل بی‌توجهی به منافع ملی ضبط می‌نمود.^۴ سیاست رضاشاه این بود که با جلب برخی خانواده‌های طبقه بالا و طرد برخی دیگر، در بین اعضای این طبقه شکاف و چنددستگی پدید آورد. وی با انباشت ثروت و ازدواج با یک شاهزاده خانم قاجار، که

۱. باقر عاقلی، ذکاءالملک فروغی و شهرپور ۱۳۲۰، تهران، علمی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۰.

۲. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، فردوس، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۴۹۴.

۳. فرهاد رستمی، پهلوی‌ها؛ خاندان پهلوی به روایت اسناد، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

ج ۱، ص ۴۳.

۴. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۱.

زن سومش بود به طبقه بالا پیوست.^۱ البته طبقه بالایی که خود و بنا به خواست خود به وجود آورده بود؛ اینان سرمایه‌داران نوظهوری بودند که از خوان نعمت رضاشاهی برخوردار شده و ثروت و مکنت خود را مدیون وی بودند.

واکنش‌های عمومی نسبت به اقدامات رضاشاه

تقریباً در سال‌های اول سلطنت رضاشاه اذهان عمومی جامعه در برابر اقدامات ثروت‌اندوزانه او مرعوب بود و هیچ‌گونه واکنش آشکاری از خود نشان نداد. فقط گاهی صدایی مخالف در خارج از کشور به گوش می‌رسید؛ مانند ادعای نامه‌نمادینی که گروه پیکار در برلین انتشار داد و ضمن آن از رضاشاه پرسید که:

ما از آقای رضاخان پهلوی سؤال می‌کنیم؛ اگر ایشان دست‌درازی به اموال ملت ایران نکرده‌اند چگونه در عرض ده سال ریاست و زمامداری خود میلیون‌ها وجه نقد در بانک‌های خارجه انداخته و به اندازه نصف ایران املاک و مستغلات برای خود تهیه نموده‌اند؟^۲

در این گونه واکنش‌های نادر نیز رضاشاه، زمین و زمان را به هم می‌دوخت تا از انتشار این قبیل مطالب در ایران و حتی خارج جلوگیری کند. در داخل نیز پیداست که کسی را یارای آن نبود که بر خلاف خواست پادشاه اقدامی بکند چه رسد به آنکه علیه کارهای او دم برآورد، زیرا همه از واکنش او آگاه و در هراس بودند. یکی از نزدیکان دربار پهلوی درباره رفتار رضاشاه با این دست رجال می‌نویسد:

در زمان سلطنتش کافی بود که یکی از منسوبین طبقه اشراف و یا یکی از رجل بهانه‌ای به دست او بدهد و مرتکب خطایی بشود؛ روی آن اصل که از این طبقه متنفر بود اشد مجازات را برای آن شخص در نظر می‌گرفت.^۳

خانواده‌های سپهسالار و فرمانفرمایان، صولت‌الدوله، سردار اسعد، اقبال‌السلطنه ماکویی و شاید چند خانواده دیگر که همه آنان از بزرگ‌مالکان ایران بودند و هر کدام بر قسمت‌هایی از کشور مسلط بودند، این گونه قدرت خود را از دست دادند و حتی بعضی از آنان از هستی ساقط شدند.

رضاشاه علاوه بر حذف این رقبای سیاسی بالقوه خطرناک، ثروت انبوه خانوادگی

۱. همان، ص ۱۸۶.

۲. «پنجاه سال فساد و تبه‌کاری خاندان پهلوی»، نشریه دنیا.

۳. اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، ترجمه ابوالفضل آتابای، تهران، عطایی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۳.





آنان را هم در اختیار گرفت و با بهره‌برداری از اوضاع آشفتۀ نهادهایی مانند مجلس قبل از سلطنت خود، حساسی بابت این غصب اموال نداد. از طرف دیگر رضاشاه فرصت را غنیمت شمرد و به خریدن باغ‌های اطراف سعدآباد و مزارع بومهن مشغول شد و سپس دو امیرلشکر، از سران قشون جدیدالتأسیس خود را بدین مهم مأمور ساخت و امور املاک و قسمتی از اموال خویش را به ایشان سپرد. امیرلشکر خدایار خان که خود از مالکان بزرگ بود و امیرلشکر کریم آقاخان که در کارهای ساختمانی شهرتی بسزا یافته بود، هر دو که از درجه سرهنگی به درجه امیرلشکری ارتقا یافتند، سال‌های متمادی، اشتغالی جدی‌تر از خریدن املاک و مستغلات برای پادشاه ایران نداشتند.^۱ گفته می‌شود خود شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما با تقدیم رایگان باغ بزرگی در بومهن او را به ملک‌داری علاقه‌مند ساخت.^۲ جالب این که این رویه در مناطق مسکونی نیز دنبال می‌شد. مثلاً دکان را به یک ریال، خانه را به صد دینار و ملک مزروعی را به یک دهم عایدات سالیانه‌اش با تهدید و حبس از دست صاحبانش بیرون می‌آورد. اغلب این بیچارگان کسانی بودند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر زندانی شدن ناچار شدند املاک و مزارع خود را که تنها ممر امرار معاش آنها بود، در مقابل چند شاهی و احياناً بدون دریافت همان چند شاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار کنند.^۳ این شیوه به نوعی دیگر در برابر دولت هم اعمال می‌شد؛ همه املاک مرغوب را می‌خواست.

روزنامه د/د بعد از سقوط رضاشاه نوشت:

دولت در شهرستان گرگان ۱۲۵ پارچه قریه و قصبه مهم که اغلب آن قراشش دانگی بود داشته. وزیر دارایی وقت مثل این که از کیسه مروت خودش بخشش می‌کند و تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل ۷۵۰۰۰ تومان به شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کردکوی و مزارع تابعه آن از جمله ۱۲۵ پارچه موردانتقال بود، بیش از ۲۲۵۰۰۰ تومان، یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده شده ارزش داشته است.^۴

۱. نعمت‌الله قاضی، *علل سقوط حکومت رضاشاه*، تهران، آثار، ۱۳۷۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲. نجفقلی پسیان و خسرو معتضد، همان، ص ۷۱؛ گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹، پژوهش از جامی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷-۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۰۳؛ د/د، ش ۱۵، ۱۳۲۷/۸/۷.

۴. همان، ۱۳۲۱/۸/۷.

راه‌های ثروت‌اندوزی رضاشاه

اسناد نشان می‌دهد که بخش اعظمی از ثروت رضاشاه از طریق دست یازیدن به روش‌های ذیل به دست آمده است:

الف. ضبط اموال مجهول‌المالک

رضاشاه با ضبط و مصادره اموالی که مالکان آن مشخص نبود از طریق قانون ثبت اسناد به آنها، صورت قانونی می‌داد. یکی از بارزترین نمونه‌های آن پس از انعقاد قرارداد مودت ۱۹۲۱ میان ایران و حکومت جدیدالتأسیس شوروی رخ داد و به موجب لغو این قرارداد، برخی امتیازات دوران روسیه تزاری، طبق شرایط قرارداد بانک استقراضی روس و اموال و مستغلات که به انحای مختلف (به دست بانک روسی) افتاده بود - به دولت ایران واگذار شد. اما پس از مدتی در جزء املاک رضاخانی درآمد و به نام املاک همایونی در جراید اعلان ثبت آن درج شد.^۱

ب. دریافت پاداش و هدایا

قبول هدایا هم از روش‌هایی بود که رضاشاه با بهره‌گیری از آن می‌توانست هم بر ثروت خود بیفزاید و هم از وفاداری درباریان خود مطمئن شود. واضح است که بسیاری از هدیه‌دهندگان خواسته‌هایی داشتند که می‌بایست انجام شود. از تشبید فردوست در این باره می‌نویسد که رضاشاه بعد از دریافت این هدایا که عمدتاً اراضی و مستغلات بود، با کمال میل به همکاری با این افراد می‌پرداخت. ایشان می‌گوید:

اگر می‌خواستید رضاخان خوشحال شود، درجه بدهد، مقام دهد یا پیشنهادی را تصویب کند، بهتر بود قبل از شروع، نام چند ملک را با مشخصات و قیمت آن مطرح می‌کردید و مطمئن بودید که کارتان انجام می‌شود.^۲

ج. سوءاستفاده از امکانات دولتی برای مقاصد شخصی

در شکایت‌نامه‌ای که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و از سوی شهرداری تهران تنظیم شد و در روزنامه کوشش انتشار یافت، مشخص گردید که رضاشاه برای ساختن کاخ‌ها، هتل‌ها و ویلاهایی که به طور مستقیم در اختیارش بود، تقریباً هیچ هزینه‌ای نپرداخته است. و بلکه اکثر این ابنیه را با امکانات دستگاه‌های دولتی، به ویژه شهرداری ساخته است.

۱. حسین مکی، تاریخ بیست ساله، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۵۸-۱۴۹.

۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۲.





تقریباً همه اراضی مرغوب شهرداری تهران را نیز در اختیار خود گرفته و از این طریق در شهرهای دیگر نیز او با استفاده از موقعیتش به تصاحب املاک می پرداخت و مبلغ هنگفتی به شهرداری خسارت زد.^۱ به نوشته سرتیپ درخشانی هم که مدتی در ناحیه گرگان و در املاک سلطنتی مأمور به خدمت بوده است رضاشاه از سوءاستفاده گسترده از امکانات و مأمورین وزارت کشاورزی و ارتش در آن ناحیه به نفع اداره املاک عمل کرده است.^۲

د. خرید مستغلات و املاک مزروعی پایین تر از قیمت بازار از مالکان مرغوب^۳ ه. تحت فشار گذاشتن مالکان از راه های گوناگون (قطع آب و...)^۴

با استفاده از روش ایجاد انحصار برای ثروت اندوزی، رضاشاه املاک وسیعی را در بسیاری از مناطق ایران به دست آورد. او پس از اخذ زمین ها، متوجه انحصار کشاورزی در بیشتر نقاط ایران شد. از این رو مثلاً کشت برنج در اصفهان را رسماً و در ظاهر برای حفظ مردم ایران از مالاریا، اما در واقع برای حفظ برنج شمال از رقابت که از آن خودش بود، ممنوع کرد.^۵ املاک و مستغلات وی تا بدان جا گسترش یافت که با داشتن املاک در بیش از ۶۷ نقطه مرغوب و حاصلخیز کشور می توانست خود را بزرگ ترین و مقتدرترین ملاک ایران و شاید کل قاره آسیا بداند.^۶ به هر حال شهرت خود او نیز در این زمینه از مرزها گذشت و به جایی رسید که روزنامه ای فرانسوی، او را «گرگ زمین خوار» نامید.^۷ و با استفاده از اداره املاک و دارایی و بهره گیری از خساست مثال زدنی^۸ خود توانست به بزرگ ترین فنودال و زمین دار ایران تبدیل شود. شاید آنچه رابرت گراهام خبرنگار امریکایی مقیم تهران، در مورد راه های کسب املاک و به صورت خلاصه بیان می کند را بتوان بهترین توصیف از عملکرد او دانست؛ رشوه گیری، غصب و توقیف.^۹ به تعبیر یکی از نمایندگان مجلس، رضاشاه در دوران اقتدار حدوداً بیست ساله خویش،

۱. حسین مکی، همان.

۲. علی اکبر درخشانی، متن کامل خاطرات سرتیپ علی اکبر درخشانی، شیدان درخشانی (به کوشش)، مجموعه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد، تهران، صفحه سفید، ۱۳۸۶، ص ۲۶۲.

۳. مظفر شاهدهی، زندگانی سیاسی خاندان علم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، ص ۱۸۱.

۴. جهانگیر آموزگار، خراز و فرود خاندان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفیان، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶، ص ۱۶۹.

۵. محمود طلوعی، پدر و پسر؛ ناگفته ها از زندگی در روزگار پهلوی ها، تهران، علم، ۱۳۷۲، ص ۴۰۰.

۶. محمدعلی کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران «انقراض قاجار و استقرار پهلوی»، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز، ۱۳۸۴، ص ۴۲۵.

۷. مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۷۵، ص ۴۱۴ و ۴۳۶.

۸. رابرت گراهام، ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، سحاب، ۱۳۵۸، ص ۱۰۳.

۹. همان.



تقریباً همه‌روزه بر ثروت خود افزود.^۱ در چنین وضعیتی مشخص بود که بر سر صاحبان املاک و رعایا چه می‌آمد:

بدین ترتیب، کار خرید املاک به جایی رسید که دیگر هیچ کس قادر نبود که جریبی ملک داشته باشد. مع‌الوصف به گرفتن املاک و هستی مردم قناعت نکردند. رعایا باید با خرج خود بیست فرسخ راه بیایند، برای املاک کار کنند و آنها جز با شلاق با کس دیگری سروکار نداشتند. شب‌ها آنها را به طویله برده، صبح آنها را به مثل بهائم خارج می‌کردند. رعایا، گرسنه و برهنه بودند. اگر یکی از آنها اظهار کسالت می‌کرد، دوا و غذایش شلاق بود تا این که جان سپارد و از شر مأمورین بی‌رحم خلاص گردد. علاوه بر اینها، ناموس مردم در دست رؤسای املاک، بازیچه‌ای بیش نبود.^۲

به نظر می‌رسد که هر چه قدرت رضاشاه مستحکم‌تر می‌شد حرص و آز او نیز افزایش می‌یافت. شاه، مأموران خود را بر جان و مال و ناموس مردم حاکم کرده بود و این مأموران ظلم‌های بسیاری را بر مردم بیچاره روا می‌داشتند و از تعدی به آنان فروگذاری نمی‌کردند. تمام این تعدیات، با اختیاری که شاه به آنها داده بود، به نام او انجام می‌گرفت.^۳

گماشتگان او در این مناطق با اقدام به هر وسیله ممکن، در صدد بودند برای خوش خدمتی بیشتر بر ثروت وی بیفزایند. با گسترده شدن هر چه بیشتر این اراضی و املاک، در دربار او اداره‌ای به نام املاک پهلوی به‌وجود آمد که زیر نظر وزارت دربار و تحت سرپرستی نظامیان مورد اعتماد رضاشاه، مانند کریم بوذرجمهری به انجام وظیفه می‌پرداخت.^۴ این اداره در هفت کارپردازی^۵ به فعالیت پرداخت و در کوتاه‌زمانی از چنان اختیارات و اقتداری برخوردار شد که در مناطق تحت اداره خود، از انجام وظیفه ادارات دادگستری و شهرداری و امنیه جلوگیری کرد و همه وظایف ضابطین عدلیه را رأساً بر عهده گرفت. رضاشاه با فرستادن برخی از افسران خشن خود به شمال کشور و نواحی تحت اداره سازمان املاک خود، به آنان دستور داد که هر مایملک با ارزشی که می‌بینند،

۱. صورت مذاکرات مجلس سیزده، موید احمدی، ۱۳۲۰/۷/۱.

۲. گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹، همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۳.

۴. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار/علم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۵۰.

۵. کارپردازی‌های هفت‌گانه عبارت‌اند از: گرگان، بهشهر، آمل، نوشهر، تنکابن، رودسر و بجنورد.



برای شاه بگیرند. از و طمع شاه از نیمه دوم سلطنتش افزایش یافت و تقریباً قسمت اعظم مازندران متعلق به او بود. در خراسان و سیستان و فارس و اصفهان هم املاکی تدارک دید.^۱ پس از خرید زمین‌ها، صاحبان و مالکان پیشین زمین برای آباد ساختن آنها به عنوان رعیت بر روی زمین‌ها به کار پرداختند. اینان به عنوان کارگر رایگان بر روی اراضی سلطنتی مشغول کار بودند. سرتیپ علی اکبر درخشانی که مدتی به عنوان سرپرست یکی از این کارپردازی‌های این سازمان خدمت کرده است در خاطرات خود که بعد از انقلاب اسلامی در خارج از کشور منتشر شد به معرفی اجمالی این سازمان و چگونگی رفتار مأموران آن با این کشاورزان سیه‌روز پرداخته است.^۲ چهارچوب تشکیلاتی این سازمان خود مبین بسیاری از واقعیت‌هاست و به طور کلی می‌توان با استفاده از خاطرات او شمای کلی از فرایند کار این سازمان ترسیم کرد:

۱. تشکیلات اداری املاک عبارت‌اند از هفت کارپردازی تحت نظر افسران ارتش؛ هر یک از کارپردازی‌ها دارای چند بخش بود که آنها را نیز استواران و درجه‌داران جز ارتش اداره می‌کردند. حقوق و فوق‌العاده همه آنها را لشکر اول پیاده که تحت فرماندهی سرلشکر کریم بوذرجمهری بود می‌پرداخت. حقوق افسران بازرس را هم از قسمت‌های مربوطه پرداخت می‌کردند. یک کادر مجهز کشاورزی تحت نظر مهندس رحمت‌الله شیبانی کارمند عالی‌رتبه اداره کشاورزی، امور زراعی و دفع آفات املاک را سرپرستی نموده آنها هم حقوق خود را از اداره کشاورزی دریافت نموده و تمام مصارف لازمه را نیز از بودجه دولت می‌پرداختند. سرلشکر بوذرجمهری سرپرستی کلیه املاک اختصاصی سلطنتی را در تمام کشور به عهده داشت و به نام رئیس اداره بازرسی کل املاک اختصاصی و با اختیارات تام املاک را اداره می‌کرد. تمام ادارات گروگان و مازندران آماده انجام هر گونه خدمتی برای املاک بودند و هر گونه مخارجی را از بودجه دولت به مصرف می‌رساندند.

۲. وسعت املاک و صدور اسناد؛ این املاک در محدوده‌ای واقع شده‌اند که حد شمالی آن دریای خزر و حد جنوبی آن، سلسله جبال البرز بود. و حد غربی آن شهر لاهیجان و حد شرقی آن به شهرستان بجنورد

۱. باقر عاقلی، رضا شاه وقشون متحدالشکل، تهران، نامک، ۱۳۷۷، ص ۶۵.

۲. علی اکبر درخشانی، همان، ص ۲۶۷-۲۶۵.



می‌رسید. در داخل این محدوده، املاک بزرگ به وسایل مختلفه از قبیل تبعید، حبس، شکنجه و تهدید به اعدام از چنگ صاحبان‌شان در می‌آمد و سند رسمی به نام خریدار جدید آن صادر می‌شود. در تمام اسناد نام خریدار به این عنوان ذکر می‌شود: «ذات مقدس اعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی». پس از خاتمه کار املاک بزرگ، این املاک به خرده مالکین و زارعین صاحب زمین واگذار شد. هفت دفتر اسناد رسمی در هفت کارپردازی تأسیس شد که این دفاتر با کمال جدیت در تمام اوقات اداری صبح و عصر با سریع‌ترین وجهی مشغول صدور سند خرید ملک از مردم و رعایا و خرده مالکین به نام ذات مقدس... می‌بودند.

مخارج تنظیم سند رسمی و سایر مخارج از هر قبیل، که تقریباً معادل قیمت ملک فروخته شده می‌باشد به عهده فروشنده است؛ که پس از انتقال ملک چیزی در دست آنها نمانده و فقط از همان لحظه به افتخار رعیتی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در می‌آمدند. اما بعد از این مرحله آنها تحت فشار و تعقیب مباشرین قرار می‌گرفتند که بابت محصول سال گذشته، مبلغ هنگفتی را که کارپردازان یا متصدیان بخش، تعیین می‌نمودند بپردازند؛ زیرا اگر چه ملک امسال خریداری شده است ولی چون سال گذشته نیت خرید این املاک شده بود و به فهرست آن اداره کل املاک داده شده بود و در دفاتر املاک به آن عمل می‌شد، بنابراین حق مالکانه سال گذشته باید تأدیه می‌گردید تا در دفاتر حسابداری ثبت و حساب تصفیه گردد. به طور کلی مقرر شده بود که در محدوده فوق‌الذکر (مازندران، گیلان، تنکابن) ملکی به نام غیر وجود نداشته باشد و هر چه هست سند آن به نام «ذات مقدس...» صادر شده باشد.

۳. در هیچ یک از دفاتر کارپردازی‌ها و بخش‌های مربوطه دفتری به نام مخارج وجود نداشت. فقط دفتر عایدات وجود داشت، که تمام عواید حاصله از منابع ثروت خیز مازندران و گرگان روزانه در آن دفاتر ثبت و غروب هر روز به نمایندگی‌های بانک ملی که در جوار دفاتر به همین منظور گشایش یافته بودند، تحویل می‌شد. در بیشتر این شعب بانکی فقط یک حساب وجود داشت که آن هم به نام رضاشاه بود و کارشان



فقط دریافت وجه و انتقال آن به بانک مرکزی بود.

۴. به علت گستردگی املاک شاه در کرانه‌های دریای خزر دفتر ویژه‌ای به نام املاک اختصاصی ساحلی ایجاد شد که عبارت بود از تعداد بی‌شماری دهات بزرگ و مزارع بسیاری مخصوص برنج‌کاری، پنبه‌کاری، توتون‌کاری، کارخانجات پنبه‌پاک‌کنی، برنج‌کوبی، چای‌سازی، چیت‌سازی، تخته‌بری، مهمان‌خانه‌ها، پلاژها و غیره. کارخانجات اختصاصی را مأمورین اداره کل صناعت به وجود می‌آوردند و بیشتر قیمت آن را از صندوق دولت و کمتر از اداره محاسبات املاک دریافت می‌داشتند. تمام ساختمان‌ها اعم از ساختمان بنای کارخانجات و ساختمان‌های اداری و مهمان‌خانه‌ها و پلاژها و غیره به عهده کارپردازان است که از راه بیگاری و وصول عوارض مختلفی از مردم شهرنشین فراهم می‌شوند. اما لوازم ساختمانی از قبیل قفل و دستگیره و تیرآهن و شیشه را به اداره حسابداری صورت داده و از تهران ارسال می‌گردند. املاک خالصه دولت در مازندران و گرگان به طور کلی به ذات مقدس... فروخته شده‌اند. در اداره املاک گرگان یک سند رسمی دیده شد، که املاک خالصه دولت به ذات مقدس فروخته شده بود. این سند را آقای علی اکبر داور وزیر دارایی وقت به نام فروشنده امضا نموده بود. خریدار ذات مقدس... و مورد معامله کلیه خالصجات دولت در گرگان مشتمل بر دهات، مزارع، مراتع، جنگل‌ها، مستغلات، کاخ‌های سلطنتی و باغات شاه عباسی است که در چندین صفحه نام برده شده است. به علاوه سراسر دشت گرگان به مبلغ ۵۶۰۰۰ تومان برای شاه خریداری شد. فقط اجاره علف چر دشت گرگان ۷۰۰۰۰ تومان در سال بود.

۵. عواید املاک با نظر کارپردازی‌ها و متصدیان بخش‌ها تعیین می‌شود. گذشته از حق مالکانه معمولی عواید مختلف دیگری نیز با سلیقه و ابتکار کارپردازی‌ها وضع و از مردم گرفته می‌شد. در این مورد به کارپردازی‌ها اختیار داده شد که عواید موضوعه را بلافاصله به موقع اجرا گذارند.^۱

رفتار رضاشاه با طبقات بالا

رضاشاه در عین جلب نظر خانواده‌های اشرافی و با خود همراه کردن آنها، از موقعیت‌هایشان به عنوان بزرگان محلی - جایگاهی که در سده نوزدهم به دست آورده بودند - و از ایفای نقش طبقه حاکم کشور - نقشی که پس از پایان انقلاب مشروطه ایفا می‌کردند - محروم ساخت. او با وادار ساختن برخی از آنها به فروش زمین‌های خود به قیمت ارزان و محروم کردن برخی دیگر، نه تنها از قدرت و ثروت بلکه بیشترشان را از آزادی، شأن و مقام و حتی زندگی خلع ید کرد. سپهدار که توسط یک بازرس مالیاتی تهدید شده بود، چاره‌ای جز خودکشی نیافت. احمد قوام حتی پیش از سلطنت رضاشاه به توطئه علیه پادشاه متهم شده بود، به اروپا گریخت. مصدق پس از گذراندن مدت کوتاهی در زندان، بر سر املاک خود در نزدیکی تهران بازگشت. شیخ خزعل، سمیتقو و آخرین ایلخان قشقایی وقتی که در منازل خود تحت نظر بودند، در شرایط مشکوکی جان باختند. هشت تن از رؤسای طوایف اعدام و پانزده نفر دیگر به حبس‌های درازمدت محکوم شدند که دو تن از آنها در زندان جان باختند. بنابراین، بی‌گمان زندگی برای اعضای طبقه بالای قدیمی، پست و ناچیز نبود اما به آسانی می‌توانست به چیزی کثیف، حیوانی و کوتاه‌مدت تبدیل شود.^۱ بدین ترتیب رضاشاه موفق شد ثروت هنگفتی به قیمت بیچارگی روستاییان و نابودی بخشی از طبقه اشراف به ویژه در شمال کشور جمع‌آوری نماید. روزنامه‌کوشش (بعد از شهریور ۱۳۲۰) در قسمتی از سرمقاله خویش می‌نویسد:

زارع بدبخت و بیچاره مازندرانی را به روزی انداخته‌اند که نه کفش در پا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد. شب تا صبح نظیر انسان‌های ماقبل تاریخ، به واسطه نداشتن بنیه خرید دو سیر نفت، در تاریکی می‌نشیند و می‌خوابد.^۲

فساد و اختناق دو پایه بنیادین ثروت‌اندوزی رضاشاه

به هر روی رضاشاه با بی‌توجهی و چشم‌پوشی بر اخلاقیات توانست بر خواست قلبی و دیرینه خود که همانا سلطه بر اقتصاد عمومی و اشراف و طبقات ثروتمند مستقل از حکومت بود دست یابد و توان هر گونه مخالفتی را از معترضان سلب نماید. در آخرین

۱. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۱۸۷.

۲. روزنامه‌کوشش به نقل از گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ/یران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۳۹۹، همان، ص ۱۰۷.





سال حکومت رضاشاه، موجودی نقدی حساب جاری وی در بانک ملی برابر با ششصد و هشتاد میلیون ریال بود که در آن دوران رقمی شگفت‌آور می‌نمود. نکته جالب توجه، یادآوری این مطلب است که در آن تاریخ جمع اسکناس‌های منتشره بانک ملی ۱/۵۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بود که البته با یک محاسبه دقیق مشخص می‌شود، در حدود چهل و پنج درصد اسکناس منتشره کشور در حساب جاری شخص رضاشاه بوده است.^۱ شاید بعد از حمله آشکار وی به مقدسات دینی، حرص و طمع وی در ثروت‌اندوزی بیش از هر عامل دیگری بر از دست رفتن پایگاه مردمی وی که در اوایل کارش و در مواجهه با دودمان منحن قاجار، سخت به کمک وی آمده بود، تأثیر گذاشت. شاید این سخن نماینده پارلمان انگلستان که با یکی از همکاران خود به ایران آمد و در بازگشت به انگلستان، نتایج مشاهدات خود را در یک سلسله مقالات منتشر ساخت، پذیرفتنی باشد که:

...رضاشاه که دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که منبهد در سرتاسر ایران فقط یک راهزن بزرگ باید وجود داشته باشد... پادشاه سابق ایران بی‌رحم، ستمگر، خیال‌پرور، حریص، طماع و در عین حال با انرژی بود؛ کسی او را دوست نداشت اما کسی هم نمی‌توانست در مقابلش عرض اندام کند؛ او حریفان و مخالفین خود را بدون ذره‌ای رحم و شفقت به زندان می‌انداخت و یا می‌کشت.^۲ این کلمات به خوبی بیانگر آن است که رضاشاه آن مشروعیت نسبی اوایل کار خویش را، از دست داده بود و لحظه‌ای از ثروت‌اندوزی غافل نشد. به همین مناسبت این سخن عباسقلی گلشایبان نیز شنیدنی و تأمل‌برانگیز است که:

دراوت ۱۹۴۱/مرداد ۱۳۲۰ هنگامی که وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش گزارش پیشروی نیروهای شوروی در شمال ایران را به کابینه جنگی رضاشاه می‌دادند یک‌مرتبه یک عبارتی شاه گفت که حقیقتاً مایه تأسف و تعجب گردید؛ گفت: پس املاک ما چه می‌شود؛ این نقاط که تمام املاک ماست.^۳

۱. باقر عاقلی، همان، ص ۲۰۶.

۲. ایران ما، ش ۵۴۷، ۱۳/۳/۱۳۲۵.

۳. عباسقلی گلشایبان، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی با خاطرات من، تهران، علمی، ج ۱، ص ۵۶۳.

سقوط رضاشاه و بحران حکومت

دهه ۱۳۲۰ با یک تغییر غیرمنتظره آغاز شد. آتش جنگ جهانی دوم در یک نیمه‌شب به مرزهای ایران رسید و رضاشاه پهلوی بعد از ۱۶ سال سلطنت بر مردمی که بی‌چون و چرا تحت فرمان او بودند به یکباره مجبور به استعفا و خروج از ایران شد. رضاشاه در اواخر سلطنت خود در اوج تنفر عمومی قرار داشت.^۱ سقوط رضاشاه از سلطنت تبعاتی به دنبال داشت که بی‌شبهت به روزهای قبل از کودتای ۱۲۹۹ نبود، اما این رویداد به مثابه حیاتی دوباره برای دموکراسی (هر چند ناپایدار و گذرا) قلمداد می‌شد. از یک سو ورود نیروهای متفکین به ایران، ارتش پهلوی را از کار انداخته بود، سفارت‌خانه‌ها هم هر کدام برای خود دار و دسته‌ای تشکیل داده و نام حزب بر آن می‌نهادند و روانه میدان سیاست می‌کردند. از سوی دیگر، غضب‌شدگان از زندان و تبعیدگاه بازگشته و مهیای میدان می‌شدند. مال‌باختگان و زمین‌دارانی که دارایی‌ها و اراضی‌شان را از دست داده بودند شروع به دادخواهی کردند و روزنامه‌ها و جراید که مدت‌ها مجالی برای فریاد کردن نداشتند با آنان هم‌داستان گشته و بر طبل رسوایی رضاشاه می‌کوفتند. اعتراضات نسبت به اعمال گذشته از مجلس هم گذشت. سراسر ایران موج اعتراض علیه خفقان گذشته و ظلم‌ها بود. دولت فروغی سعی در تسکین فریاد عمومی داشت. رضاشاه می‌بایست به اتهام صدها مورد زجر و شکنجه، قتل، حبس، تبعید آزادی‌خواهان، غصب اموال مردم و تجاوز به حقوق عمومی به محاکمه کشیده می‌شد تا اقدامات وی را دیگران دیگر بار تکرار نکنند اما این رؤیا محقق نشد!^۲

شروع سلطنت محمدرضاشاه

با سقوط رضاشاه در آن روزها مشخص بود که دربار شاهنشاهی ایران قدرت چندانی ندارد و مجلس، دولت، جراید و احزاب به ترتیب از بالاترین قدرت تأثیرگذاری برخوردارند. در ابتدا دولت و در رأس آن فروغی نخست‌وزیر، در بین آن همه جار و جنجال می‌خواست به هر قیمتی که شده شاه جوان را به تخت سلطنت بنشاند. اما در آن سو برخی مجلسیان نیز چشم به انتخابات قریب‌الوقوع مجلس چهاردهم دوخته، بیکار ننشسته و گویی سال‌ها خدمتگزاری به ولی‌نعمت دیروز خود را از یاد برده بودند و به شاه سابق حمله می‌کردند. بسیاری نیز می‌خواستند از این آب گل‌آلود ماهی بگیرند.

۱. ریچارد استوارت، آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، ۱۳۷۰، ص ۳۲۱-۳۲۲.

۲. جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۶۹.





علی دشتی^۱ و هم‌فکرانش از میدان‌داران این روزهای مجلس بودند؛ گویی مسابقه‌ای در انتقاد از گذشته شروع شده بود. شایعه خروج ناگهانی رضاشاه نیز مزید بر علت می‌شود؛ گویی همه می‌خواستند تاوان سال‌ها سکوت و اختناق را به یک‌باره بگیرند. لیقوانی از وکلای مجلس در این باره در روزنامه/اطلاعات نوشت:

آیا این خبر مایه تأسف نیست که پیش از رسیدگی به موضوع جواهرات سلطنتی و قبل از تسویه حساب‌های بیست‌ساله مربوط به وزارت فرهنگ، پیشه و هنر، کشاورزی، شهرداری، غصب اموال و املاک و مستغلات و پیش از آنکه به عرض و داد افراد و خانواده‌ها و حبس و شکنجه مظلومین، خفه کردن بی‌گناهان در گوشه زندان‌ها در محکمه عدالت رسیدگی و احقاق حق شود، شاه سابق که مملکت را این طور پریشان و بی‌چاره ساخته رهسپار اقصی بلاد خارجه شود؟...^۲

مطبوعات کشور هم تغییر جهت دادند، آنها، خود را در اداره امور سهیم دانستند. روزنامه‌های/اطلاعات،/ایران، کوشش و ستاره که تا دیروز با کلمات و جملاتی چون قائد عظیم‌الشأن و اعلیحضرت قدر قدرت مطالب خود را پر می‌کردند، به یک‌باره در مقام انتقاد و ایراد از کارهای گذشته برآمدند و به خودنمایی پرداختند. مطبوعات جدیدالتأسیس در مسابقه بدگویی و انتقاد و ایرادگیری، گوی سبقت را از همگان خویش ربودند.^۳ روزنامه/اطلاعات نیز که سابقه درخشانی در دوران رضاشاه نداشت برای همگام نشان دادن خود با مردم می‌نویسد:

شاه سابق را بدون رسیدگی به حقوق مدعیان خصوصی و عمومی کشور، رسیدگی به جواهرات سلطنتی و عواید شهرداری‌ها و هزینه وزارت جنگ و درآمد نفت و حساب‌های ارزی و غیره، نگذارید از ایران خارج شود.^۴

اساس مذاکرات مجلس سیزدهم پس از استعفای رضاشاه (که فقط یک ماه و نیم دوام داشت و مجموعاً ۲۹ جلسه تشکیل داد) بر چند اصل دور می‌زد:

۱. «اغلب این بیچارگان کسانی هستند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر اقامت در زندان ناچار شدند املاک و مزارع خود را که یگانه وسیله اعاشه آنان بوده است در مقابل چندشاهی و احياناً بدون دریافت چندشاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار و اینک که روز دادخواهی و دادرسی است انتظار دارند به تقاضای حقه آنان گوش داده شود.» یکی از نطق‌های دشتی در مجلس دوازدهم، ۱۳۲۰/۷/۱.

۲. اطلاعات، ۱۳۲۰/۷/۳.

۳. باقر عاقلی، همان، ص ۱۷۵.

۴. اطلاعات، ۱۳۲۰/۷/۴.



۱. رسیدگی به جواهرات سلطنتی که پشتوانه اسکناس‌های منتشره کشور بود. این موضوع ابتدا با اعلام رادیویی بی‌سی شروع شد و بر آن اساس علی دشتی و صفوی سؤالی تقدیم مجلس نمودند. وزیر دارایی، گلشایان قبل از عزیمت رضاشاه گزارش آن را به مجلس داد ولی مجلس قانع نشد و هیئتی را از مجلس و خارج از مجلس تعیین نمودند که جواهرات را معاینه و با ثبت دفاتر تطبیق نمایند.

۲. رسیدگی و ضبط و تحویل اموال رضاشاه دومین حوزه فعالیت مجلس سیزدهم بود.^۱ موضوع املاک غالباً از سوی نمایندگان مطرح می‌شد و در یک جلسه پر جنجال احمد بهبهانی، عبدالوهاب مؤید احمدی و هاشم ملک مدنی خواستار لغو اسناد مالکیت رضاشاه گردیدند. در حالی که دیگران خواهان بازگرداندن املاک به صاحبان اولیه آن بدون تشریفات کند و سنگین قانون‌گذاری بودند، در این زمینه لایحه‌ای به تصویب مجلس رسید که به موجب آن تنها معدودی موفق به باز پس گرفتن املاک خود شدند: املاکی که مسترد شد به روایتی شامل ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ روستا و نیز چند مستغلات دیگر می‌گردید.^۲

فروغی ناچار شد برای به کرسی نشاندن ولیعهد و هم‌چنین مهار غلیان عمومی مردم که تقریباً همه قشرها و صنوف را در بر می‌گرفت دست به اقدامی بزند. پس به ناچار ابراهیم قوام و دکتر محمد سجادی (از محارم رضاشاه) را شبانه به اصفهان فرستاد تا رضاشاه را متوجه این واقعیت کنند که بدون استرداد اموال، سلطنت در خاندان او باقی نخواهد ماند، و رضاشاه نیز مجبور می‌شود قبل از خروج، ثروتش را به پسرش هبه نماید. این هبه‌نامه توسط فروغی در مجلس شورای ملی قرائت شد:

متن صلح‌نامه رضاشاه

به نام خداوند متعال چون از ابتدای تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده و این مطلب را در مقدمه برنامه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره در نظر داشتم آن رویه عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین و املاک گردد تا در موقع خود بتوانم از ثمره این املاک کلیه ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمایم این فرصت در این موقع که فرزند ارجمندم اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی زمام امور کشور را به دست گرفته‌اند، حاصل شده است. بنابراین،

۱. باقر عاقلی، همان، ص ۲۰۶-۲۰۵.

۲. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، تهران، آسیم، ۱۳۸۷، ص ۹۰.



مصالحه نمودم کلیه اموال و دارایی خود را (اعم از منقول و غیر منقول و کارخانجات و غیره) از هر قبیل که باشد به ایشان مال الصلح ده گرم نبات مرغوب، تا به مقتضای مصالح کشور به مصارف خیریه و فرهنگی و غیره به هر طریقی که صلاح بدانند برسانند.^۱

در این جلسه فروغی به نمایندگان مجلس وعده داد که تا قبل از رسیدگی به مطالب و شکایات مردم و تسویه حساب‌های بیست‌ساله، اجازه خروج از کشور به رضاشاه داده نخواهد شد. بنابر صلاح‌دید فروغی، محمدرضاشاه املاک غصبی پدرش را در اختیار دولت قرار داد تا چنان چه به اصطلاح ادعای غبنی وجود داشته باشد رسیدگی شود و فرمان عفو عمومی صادر گردد. متن فرمان مصالحه محمدرضاشاه به قرار ذیل است:

جناب نخست‌وزیر

چون منظور اصلی پدر بزرگوار مادر واگذاری اموال خودشان به ما این بود که به مصرف خیریه برسد و ما همیشه سعی داشته و داریم که وسیله آسایش و رفاه عمومی را از هر حیث فراهم آوریم بنابراین چنین تصمیم نمودیم اموالی که از قبیل املاک و مستغلات و کارخانجات به ما واگذار شده است، به منظور ترقی کشاورزی و بهبود مال کشاورزان و ترقی اوضاع شهرها و ترقی صنایع کشور و بهبود حال کارگران و ترقی فرهنگ و بهداری به دولت و ملت اعطا نمائیم تا برحسب اقتضا و برای انجام منظورهای بالا یا املاک ما را به فروش برسانند و یا با حفظ و توسعه آبادی آنها در ملک دولت نگاهدارند و نیز تعهد می‌داریم که اگر کسانی باشند که نسبت به املاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی به شکایات آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود.^۲

۱۳۲۰/۶/۲۰

برکناری رضاشاه، بسیاری از مخفی‌کاری‌های او را در مورد اراضی آشکار کرد؛ اما میراث او را به پسرش رساند. ماروین زونیس با ارقامی این میراث را به تصویر کشیده است. او می‌نویسد:

در زمان خلع رضاخان، بیشتر از ۲۰۰۰ دهکده به دست شاه جدید افتاد. با استفاده از معیاری برابر با ۴/۸ نفر در هر خانواده، حدود

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۲، جلسه ۱۱۷.
 ۲. همان.

۲۳۵۸۰۰ نفر رعیت، مستقیماً در خدمت اعلیحضرت فنودال بزرگ بودند.^۱

محمدرضا شاه به موجب فرمان شهر یور ۱۳۲۰ کلیه املاک مورد صلح را به دولت واگذار و ضمناً مقرر نمود از محل همین املاک به ادعای اشخاص در این زمینه رسیدگی و احقاق حق شود. به همین مناسبت دولت اداره تصفیه املاک واگذاری را که یکی از ادارات تابعه وزارت دارایی بود برای اداره این املاک تأسیس کرد و در همین راستا قانون استرداد املاک واگذاری مصوب ۱۲ خرداد ۱۳۲۱ به تصویب مجلس رسید و دادگاه اختصاصی - هیئت‌های رسیدگی به امور املاک و واگذاری - به وجود آمد و مقرر شد هر کس به هر عنوان، اعم از غبن یا منفعت، ادعایی نسبت به املاک مورد بحث دارد ظرف مدت شش ماه از تاریخ تأسیس هیئت‌های املاک واگذاری در هر حوزه مبادرت به تقدیم دادخواست نماید و الا بعد از گذشتن موعد مزبور حق او ساقط می‌گردد.^۲ دولت لایحه‌ای درباره استرداد املاک واگذاری به مجلس آورد و نمایندگان نطق‌های پر حرارتی ایراد کردند و گفتند که این اموال غصب‌شده باید به صاحبانش پس داده شود و تأکید کردند که:

این صحیح نیست که دولت را طبق قانون مالک چیزی کنیم که حق تملک آن را برخلاف رضای صاحبانش ندارد و صاحبان حقوق را که حق‌شان مسلم است به صورت مدعی درآوریم.^۳

انتقال صوری ثروت رضاشاه به دولت

تا مدتی نمایندگان مجلس، در اجرای قانون اساسی و رعایت عدل و انصاف و شرع داد سخن دادند. ولی مسائل دیگری پیش آمد و این قانون به دست فراموشی سپرده شد. سپس لایحه دیگری مطرح شد. اما نمایندگان دیگر آن حرارت پیشین را نداشتند. لذا مجلس در لایحه قید نکرد که املاک رضاشاه غصبی است و به این ترتیب با تصویب لایحه دولت تصدیق کرد که رضاشاه صحیحاً مالک شده و دولت هم در نتیجه انتقال، مالک شده است. در حقیقت نمایندگان مجالس دوره‌های ۱۳ و ۱۴ دین خود را به رضاشاه ادا کردند و با قبول بدنامی و ننگ، حاضر نشدند املاک رضاشاه را غصبی اعلام دارند و در نتیجه اقدام آنها معلوم شد که رضاشاه آن همه ملک را برای خدمت به کشور

۱. ماروین زونیس، همان، ص ۱۰۰.

۲. سند ش ۶۲-۳۲۲۱۴۵۱۳، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ماده ۱.

۳. صورت مذاکرات مجلس ۱۳ شورای ملی، جلسه ۱۲۵.





فراهم ساخته بود. بدین ترتیب مردم را چنان در پیچ و خم قانون و مقررات گرفتار ساختند تا خسته شوند و از پای در افتند.^۱ با این حال برخی سیاستمداران هرگز این اموال را فراموش نکردند و به وقت ضرورت و برای جلب طرفدار، تقسیم آن را مطرح می کردند که از جمله اینان می توان به احمد قوام و همراهانش در حزب ایران و هم چنین اعضای حزب توده ایران اشاره کرد. احمد قوام با تشکیل شورای عالی اقتصاد، از این شورا خواست تا برای توزیع زمین های سلطنتی و کمک به دهقانان برنامه هایی تدوین کند.^۲ حزب توده نیز در برنامه ای که به عنوان مانیفست مطرح کرد خود را طرفدار روستاییان خواند و خواهان توزیع زمین های سلطنتی مابین کشاورزان شد.^۳

اما مهم ترین رکن ماجرا که شاه بود از همان ابتدا نشان داد که هدف واقعی او از بخشش های ابتدای کارش،^۴ فقط برداشتن موانع از سر راه سلطنتش بوده است و نه هیچ چیز دیگر. شاه این مسئله را به خوبی در بودجه سال ۱۳۲۱ نشان داد که موجب اعتراض برخی نمایندگان مجلس شد. یکی از آنان به نام طباطبایی گفت:

اول خرجی که اینجا می بینم وزارت دربار است که پنج میلیون و یکصد و شصت و دو هزار و هفتصد و چهل ریال بوده است. حالا، بنده موقعی است که باید عرض کنم دربار باید همه چیز خودش را، رویه خودش را، تشکیلات خودش را، اقدام و عمل و ترتیب کار خودش، حتی بودجه خودش را باید تطبیق کند با مصالح مملکت و مقتضیات امروزی و باید یک کاری کند که نشان دهد که دربار، دربار سابق نیست و این قدم اول است. درباری که شصت و چند میلیون تومان که البته مال مردم بود در اختیار داشت و این را عطیه می کرد حالا که مردم مبتلا هستند اصولاً پول می خواهد چه کند. شما وضع مملکت و پریشانی مردم را در نظر بگیرید و یک سال صرف نظر کنید از بودجه خودتان، وزارت دربار برای

۱. گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ/ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹، همان، ص ۱۴۶-۱۴۵.

۲. پرواند ابراهامیان، همان، ص ۲۸۸.

۳. رهبر، ۱۳۳۱/۱۱/۱۰.

۴. شاه یک هفته پس از رسیدن به سلطنت و برای از بین بردن تأثیرات سوء کارهای پدرش فرمان ذیل را صادر کرد: «خریداری بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی و اعطای آن به شهر تهران، اعطای پنجاه میلیون ریال برای کمک به لوله کشی شهر تهران و اعطای یک مهمانخانه آبرومند به شهر تهران.»

مخارج خودش پول نگیرد.^۱

ولی این اعتراضات به جایی نرسید؛ شاه هم با تظاهر به بی طرفی به دنبال بهبود وجهه آسیب دیده سلطنت و افزایش قدرت خود بود. او از هر فرصتی استفاده می کرد تا بتواند تأثیر گذاران در عرصه سیاست را جلب نماید و در جست و جوی متحدینی برای خود بر آید؛ که در این بین ارتش شکست خورده و بی اعتبار، بیشترین پتانسیل را در همکاری با شاه داشت. احساس عدم امنیت متقابل، از سرگیری همکاری نزدیک بین آن دو را ضروری می ساخت و بدین ترتیب ارتش با میل و رغبت در برابر فرمان شاه جدید سر فرود آورد. شاه به بهترین وجهی می کوشید تا ارتش را بازسازی و تجدید سازمان کند و روحیه و رفاه ارتشیان را بهبود بخشد^۲ و شاید در پی این تفکر بود که در صدد برآمد برای روزنامه ها هم که با حملات هر روزه خود به رضاشاه به معضلی برای نهاد سلطنت مبدل شده بودند با تأمین سرمایه اولیه یک روزنامه به چاره جویی بپردازد، که ثمره آن تأسیس روزنامه کیهان بود.^۳

واقعیت امر این بود که با خروج رضاشاه از صحنه و با استقرار ترتیبات جدید، قدرت دربار کاهش یافت لیکن در حدی باقی ماند که برای تضمین موقعیت ممتاز شاه به خصوص با توجه به اختلافات داخلی میان نخبگان کفایت کند. با این همه، تعدد مراکز قدرت و تبلیغات فراوان پیرامون وجهه شاه جوان به عنوان پادشاهی بی طرف که قصد

۱. ساختمان کوی دانشگاه شهر تهران؛

ساختمان یک بیمارستان و یک دبیرستان در هر شهری که متجاوز از ده هزار نفر جمعیت داشته باشد؛ تقسیم معادل ده میلیون ریال دارو به اشخاص بی بضاعت در تمام کشور؛

تشکیل سازمان مخصوص و اختصاصی برای مبارزه دایمی با بیماری مالاریا و تراخم در تمام کشور؛

اعطا و تقسیم جوایز مهمی از قبیل لابر اتوار و لوازم فنی و صنعتی به طور سالیانه به کارشناسان پزشکی و مهندسين و اشخاصی از دانشمندان خبره که در هر رشته از علوم صنایع کشفیات یا اختراعاتی بنمایند که مورد گواهی کمیسیونی منتخب از اهل فن باشد؛

ایجاد و تأسیس یک کتابخانه و قرائت خانه های عمومی در شهر تهران؛

ساختمان نواخانه در شهر تهران؛

کمک به تهیه سوخت و لباس بینوایان شهر تهران و سایر شهرستان ها (پنج میلیون ریال برای شهر تهران و ده میلیون ریال برای سایر شهرستان ها)؛

تأسیس نشیور خوارگاه مخصوص برای زنان باردار و کودکان در شهرهایی که بنگاه حمایت مادران در آنجاها ایجاد شود؛

ساختمان یک پرورشگاه یتیمان در شهرهایی که دارای بنگاه حمایت کودکان باشد؛

مبلغ معینی تخصیص داده می شود برای تأسیس آسایشگاه در شهرها که در زمستان ها گرم و کسان بی خانمان را جاد دهند؛ اسفندیاری، مجلس ۱۳ شورای ملی، جلسه ۱۱۸، ص ۱۱۸؛ طباطبایی، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۴، ص ۴۲.

۲. فخرالدین عظیمی، همان، ص ۳۱.

۳. حسین فردوست، همان، ص ۱۳۱.





دارد مطابق قانون اساسی سلطنت کند کاربرد قدرت را از سوی او محدود می‌ساخت. ترتیبات سیاسی جدید و موجود، سلطنت را واداشت تا ظاهری تدافعی به خود گیرد و جز سلطه‌ای که بر ارتش داشت، در عملکرد خود از حرکت‌های محتاطانه و تدافعی و معمولاً منفی فراتر نرود.^۱ اما این بدین معنی نبود که شاه همه چیز را رها کرده است. در اواخر آذر ماه ۱۳۲۱، مقامات انگلیسی از طریق یک منبع کاملاً موثق پی بردند که شاه صاحب یک میلیون دلار در امریکاست و در جست‌وجوی سرمایه‌گذاری امنی برای پول خود می‌باشد. این مبالغ و جوهی بود که به گفته بولارد می‌بایست اگر وی روزی از شاهی برکنار شود، با آن زندگی خود و احتمالاً پدرش و بقیه خانواده‌اش را تأمین کند.^۲

ترور نافر جام‌شاه

شاه با استفاده از سیاست گام به گام، و حذف افرادی مانند قوام از صحنه سیاست و با استفاده از ارتش و بهره‌گیری از افراد وابسته به خود در پست نخست‌وزیری مانند ساعد، هژیر و سهیلی برای تحکیم موقعیت خود فقط نیازمند فائق آمدن بر مجلس بود که این فرصت به وسیله ترور نافر جام‌شاه برای او و ساعد که دولتش در شرایط مستعجل قرار داشت پدید آمد. از دیدگاه ساعد سوء قصد به جان شاه درست در لحظه مناسب صورت گرفته بود. واقعه مزبور وی را از مقابله با مجلسی علناً ستیزه‌جو‌رهایی داد و کابینه ساعد را قادر ساخت که با توسل به اقدامات شدید علیه مخالفان، موقعیت خود را استوار کند.^۳ این گونه شاه با بهره‌گیری از حس هم‌دردی مردم و این ادعا که قاتل به توطئه‌گران کمونیستی - مذهبی وابستگی داشت، سرکوب مخالفان را بلافاصله آغاز کرد، همه روزنامه‌ها و مجلات مهم منتقد دربار را تعطیل و حزب توده را غیر قانونی اعلام نمود، کاشانی را به ترکیه تبعید کرد، اما او وقتی هواپیما در بیروت برای سوخت‌گیری نشست از هواپیما پیاده شد و همان‌جا ماندگار شد. مصدق را در املاک خودش محدود ساخت و کوشید تا پای قوام را نیز به این توطئه بکشانند. مهم‌تر این که، شاه بلافاصله مجلس مؤسسان را تشکیل داد. شاه در چند ماه باقی‌مانده از مجلس پانزدهم، هم‌چنان از آن امتیاز می‌گرفت. دولت ساعد که این بار نمایندگان مجلس از او حمایت می‌کردند وعده داد که نیروهای مسلح را تقویت کند، حقوق ارتشی‌ها را افزایش دهد و هر نوع تبلیغات

۱. فخرالدین عظیمی، همان، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. همان، ص ۲۷۴.



مخل قانون عمومی را ممنوع کند.^۱ بدین ترتیب شاه توانست حامیان خود (ارتش و نیروهای مسلح) را تقویت و مخالفانش (جراید، حزب توده و برخی نمایندگان مجلس) را تضعیف کند. بنابراین عجیب نبود که برای تحکیم قدرت خود به سراغ املاک سلطنتی برود. ولی این کار در گرماگرم مسئله نفت و با ظاهری خیرخواهانه صورت گرفت. به این صورت می توانست این املاک را تحت پوشش قانونی و مذهبی وقف قرار دهد. در هجدهم تیر ماه ۱۳۲۷، ضیافت افطاری به میزبانی دربار با دعوت از نمایندگان مجلس برگزار شد که نتایج آن دو روز بعد آشکار گشت. دو روز بعد، لایحه‌ای مبنی بر استرداد املاک سلطنتی از دولت به مجلس تقدیم شد (این همان لایحه‌ای بود که در مجلس دوازدهم به دولت واگذار شده بود). در این مدت چنان فضا به نفع دربار سنگین شده بود که طی این جلسه غلام حسین صاحب دیوانی، از نمایندگان حامی دربار، نه تنها با وقفی شدن این املاک مخالفت کرد بلکه خواستار آن شد که این املاک به طور مستقیم تحویل شاه داده شود:

بنده با در نظر گرفتن جهات مختلف و وضع دربار و مخارجی که به طور اجبار باید در شبانه روز بشود و اشخاصی که به طور استمرار در حریم سلطنت اعاشه می نمایند و عدم خودداری شاهنشاه محبوب از بذل و بخشش در راه امور خیریه و حفظ شعائر ملی و عظمتی را که دربار کهنسال ایران از قرون متمادی دارا بوده و حالا هم باید دارا باشد معتقدم که کلیه املاک اعلیحضرت فقید بایستی بدون هیچ گونه قید و شرطی از قبیل عنوان موقوفه و یا عناوین دیگر به ملکیت اعلیحضرت همایونی واگذار و اعاده شود و علل مخالفت مشروط خود را هم به علت شرطی که تلویحاً در ماده واحده شده است به عرض آقایان می رسانم. گذشت زمان در کشف حقایق و از بین بردن اغراض و نمودار ساختن وقایع عامل بسیار مؤثری است که بیشتر از همه مورخین از آن استفاده می کنند. خوشبختانه بیش از هشت سال نگذشته است که مردم به خودی خود بدون تبلیغات و تلقینات با وجود این که هنوز هم زمینه آن طور که باید فراهم نیست به وطن پرستی و نبوغ و خدماتی که اعلیحضرت فقید به این کشور نموده است پی برده اند و هر چه زمان بیشتر بگذرد این حقایق بهتر آشکار می شود... شاهنشاه فقید صرفاً برای آبادی و عمران کشور

۱. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۰۸.



این املاک را خریداری می نمود. اگر در قیمت خرید از طرف مأمورین مربوطه نسبت به بعضی از مالکین قبلی اجحاف شده باشد به خدای لایزال که شاه فقید گناهی نداشت، چگونه ممکن است شاهنشاهی که یک کشور پهناور را شخصاً اداره می نمود بتواند در خریداری این املاک تا این حد مراقبت کند که اجحافی صورت نگیرد... رضاشاه تمام محصول عمر خود را در این کشور گذاشت و رفت. جز مشتی خاک با خود نبرد آن روز که بیگانه پرستان فریاد می کشیدند که رضاشاه جواهرات و ارزهای زیادی با خود برده موجبات تأثر اعلیحضرت محمدرضاشاه به قدری فراهم شد که اعلامیه صادر نمودند که اگر در بانکهای خارجی پول و ارز از شاهنشاه سابق هست من به کسی که کاشف آن باشد همه را هبه می نمایم.^۱

کنار رفتن پرده تزویر و بازگشت املاک به دربار

متعاقب ماده واحده‌ای که به تصویب مجلس شورای ملی رسید و به موجب آن از آن تاریخ کلیه املاکی که به مالکیت قطعی دولت درآمده بود بلافاصله و رقباتی که بعداً به ملکیت دولت بعد از صدور حکم قطعی هیئت‌های املاک واگذاری در می آمد به ملکیت مجدد محمدرضاشاه درآمد که بنا به تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند به نام موقوفه خاندان پهلوی نامیده می شود و درآمد آن از طرف سازمان شاهنشاهی صرف امور خیریه می شود- و بر اساس این قانون اداره املاک و مستغلات پهلوی به وجود آمد و رقبات را که بر حوزه‌های مازندران-شاهی، بابل، آمل، ساری و غیره، گنبد، فریمان، بجنورد، گنبد کاووس، جیرفت، شهبسوار، غرب- کرمانشاهان و سایر نقاط واقع شده بود از وزارت دارایی تحویل گرفت ولی حل و فصل دعاوی مطروحه در هیئت‌های املاک واگذاری با دولت بود. اگر هم املاک و مستغلات پهلوی در دفاع از این دعاوی یا تحویل و تحول مورد حکم هیئت‌ها دخالت می نمود از طرف دولت بود.^۲

۱. صاحب دیوانی، مجلس پانزدهم، ۱۳۲۸/۴/۲۰ در رابطه با عودت اموال از دولت به دربار، جلسه ۱۸۹.

۲. مرکز تاریخ معاصر، سندش ۶۲-۳۲۲۱۴۵۱۳، ماده دوم.

شاه، اسدالله علم دوست قدیمی خود را به سرپرستی موقوفه پهلوی برگزید. عباسقلی گلشایبان که در آن روزها وزیر دارایی بود چنین می نویسد:

خلاصه املاک از تصرف دولت خارج و به سازمان شاهنشاهی واگذار شد و جلال شادمان از طرف هژیر مأمور رسیدگی به املاک و مستغلات گردید. این قانون روز دوشنبه ۲۰ تیرماه از مجلس گذشت؛ یعنی در بحبوحه مشاجرات نفت که وکلا با هو و جنجال می خواستند روزهای اخیر مجلس را با نطق های تبلیغاتی به خود اختصاص دهند و با این که معمولاً روزهای دوشنبه لایحه ای از مجلس نمی گذشت و به کارهای داخلی رسیدگی می کردند روی فشار دکتر آشتیانی مدیرعامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی آن روز، لایحه با قید دوفوریت از مجلس گذشت.^۱

به این ترتیب شاه که هفت سال پیش همه چیز را از دست رفته می دید اینک با تظاهر به بی طرفی و هم چنین حذف برخی سیاستمداران مستقل در موقعیتی قرار گرفته بود که می توانست با طی کردن این روند، خود را در اوج قدرت و مکتب ببیند و به این فکر بیفتد که با حفظ روند فعلی یعنی عدم مداخله آشکار در امور سیاسی و انجام برخی کارهای تبلیغاتی می تواند به روند قدرتمندتر شدن خود شتاب ببخشد. البته دربار تا مدت ها بعد از شهریور بیست قدرت چندانی نداشت و حتی وزیر دربار قدرتمند آن دوره عبدالحسین هژیر قربانی قدرت و دعوای مجلس شورای ملی شد تا شاه بفهمد که هنوز راهی طولانی برای رسیدن به مقصود دارد. از زمان ترور هژیر تا بعد از کودتا، محمد رضا شاه و دربار روز به روز از قدرت شان کاسته می شد. اشرف به مثابه یکی از بحران سازترین عناصر دربار، از ایران اخراج شد و دربار و خانواده سلطنتی روز به روز با مضیقه مالی بیشتری روبه رو می شدند. گزارش مورخ ۱۳۳۰/۷/۱۸ حسین علا به محمدرضا پهلوی تا اندازه ای حال و روز شاه و دربار را بازگو می کند:

قربان خاک پای مبارکت شوم. وزیر خارجه به وسیله تلفن استفسار نمود اوامر شاهانه در باب مراسم عید مولود (۴۴ بان) از چه قرار است. به عقیده دولت چون تصادف می کند با ماه محرم و بی پولی، بهتر است از مهمانی و جشن مفصل صرف نظر شود؛ چه در داخله و چه در خارجه به

۱. عباسقلی گلشایبان، همان، ص ۸۱۱-۸۱۰.





طور ساده و منحصرأ با دعوت از اتباع ایران برگزار شود.^۱

تقسیم املاک سلطنتی

یک دهه پس از سقوط رضاشاه به دلیل تبلیغات کمونیستی و فعالیت‌های حزب توده و نبود امکانات مناسب برای کشاورزی مدرن، دیگر ملک‌داری املاک بر جای مانده از او جاذبه‌اش را از دست داده بود. به همین دلیل بود که شاه تصمیم به فروش و واگذاری املاک خود گرفت. البته سابقه اولین تقسیم اراضی به چند سال قبل و به حزب دموکرات در آذربایجان می‌رسید که بنا به مرام و مشرب سیاسی خود، مجبور به این عمل بود. به هر حال شاه در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۲۹ و چند روز پس از کشته شدن رزم آرا- در پی ماجراهای نفت- شروع به تقسیم اراضی در نزدیکی تهران نمود. در طرحی که شاه برای این تقسیم اراضی اعلام کرد کشاورزانی که روی زمین‌های کشاورزی شاه کار می‌کردند برای زمینی که آن را شخم زده و کاشت می‌کردند قباله دریافت می‌نمودند. با وجود تخفیف‌ها و معافیت‌های قابل توجه سالانه، کشاورزان باید اقساط زمین خود را پرداخت می‌کردند. بعد از بیست و پنج سال، مالکان جدید با پرداخت کارمزد معمولی قباله‌نامه‌های خود را دریافت کرده مالک مستقیم زمین خود می‌شدند. برای نظارت به پرداخت اقساط سالانه، شاه بانک توسعه و تعاون روستایی (عمران) را تأسیس کرد و پیشنهاد نمود که این بانک دارایی خود را برای توسعه این طرح‌ها به خصوص در حوزه کشاورزی سرمایه‌گذاری کند.^۲ روزنامه د/د در این باره، این گونه نوشت:

اولین جلسه قرعه‌کشی تقسیم املاک سلطنتی در ورامین در قریه داودآباد که بیش از ۵۰ میلیون ریال ارزش آن است روز جمعه ۱۶ اسفند با حضور آقای علا وزیر دربار و سایر اعضای کمیسیون به عمل آمد و اراضی قریه داودآباد و اراضی قریه مذکور که در دو آیش زراعت می‌شود بین صد و چهل و سه نفر کشاورز تقسیم شد که در یک آیش به هر کشاورزی چهار هکتار و نیم که جمعاً به هر یک از زارعین هشت هکتار و نیم زمین که هشتاد و پنج هزار زرع باشد رسیده است. بهای هر سهم هشت هکتار و نیمی برای مدت بیست و پنج سال با اقساط سالیانه سه هزار ریال تنظیم گردیده که پرداخته شود. چند سردفتر این

۱. فرهاد رستمی، همان، ج ۳، ص ۱۷.

۲. ماروین زونیس، همان، ص ۱۰۱.



دو روزه در محل مشغول تنظیم اسناد انتقال مزبور می‌باشند. به قرار اطلاع پس از پایان تشریفات تنظیم اسناد مزبور اعلیحضرت شخصاً در محل حضور یافته اسناد مزبور را به کشاورزان خواهند داد. از قرارى که اطلاع می‌رسد مجموع قرا و قصباتی که تاکنون به ملکیت اعلیحضرت درآمده و مشمول فرمان اخیر برای تقسیم می‌باشد دو هزار و چهارصد آبادی است که هزینه نقشه‌کشی و تفکیک پلاک‌ها و تنظیم اسناد و مخارج ثبتی انتقال برای اجرای منظور تقسیم املاک بین کشاورزان بیش از چند میلیون تومان می‌شود. چنانکه هزینه تقسیم املاک تنها در یک قریه داودآباد ورامین تا به حال یک صد هزار ریال شده است که اعلیحضرت پرداخته‌اند.^۱

این شیوه عملکرد چند پیامد مثبت برای شاه داشت: اولاً اغلب اراضی و املاک مزروعی اداره املاک و مستغلات پهلوی به دلایل عدیده به مرور زمان کارآیی و حاصل‌خیزی خود را از دست داده بودند. بنابراین در صورت اداره مستقیم این املاک توسط شاه عایدات و درآمد چندانی در انتظار او نبود و چه بسا مجبور می‌شد هزینه‌های مضاعفی جهت اداره آنها متحمل شود، اما با فروش این اراضی به زارعان و کشاورزان و دیگر افراد می‌توانست نقدینگی حاصل از آن را در بخش‌های باصرفه‌تر اقتصادی سرمایه‌گذاری کند. به ویژه این که سرمایه‌گذاری‌های مجدد این سازمان در برخی از راه‌های عامه‌پسند و ظاهر فریب می‌توانست به صورت پوششی نسبتاً مطمئن در برابر سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی آن مورد استفاده قرار گیرد. ثانیاً این که فروش املاک پهلوی که عمده‌ترین بخش آن توسط رضاشاه به زور از مردم غصب شده بود، اذهان عمومی را از اینکه شخص شاه املاک غصبی مردم را در تصرف دارد منحرف می‌ساخت. همچنین اینکه زارعان و کشاورزانی که از این طریق جدید صاحب زمین مزروعی می‌شدند بدون این که از کنه قضایا آگاهی یابند ثروت خود را مرهون بخشش‌های شاه می‌دانستند. علاوه بر اینها، کسانی که اراضی‌شان در طی دوران سلطنت رضاشاه از سوی وی و عواملش غصب شده بود و احتمالاً اندکی امیدواری داشتند تا در زمان سلطنت جدید املاکشان به آنان برگردانده شود به ناچار از این افکار دست برداشتند که در نهایت نیز مرور زمان تمام این نارضایتی‌ها را به دست فراموشی تدریجی داد.



نخست‌وزیری دکتر مصدق

با نخست‌وزیری غیر مترقبه دکتر مصدق در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، به یک‌باره اوضاع تغییر یافت. برنامه تقسیم اراضی فوراً توسط نخست‌وزیر و طرفداران او مورد حمله قرار گرفت. آنها معتقد بودند که شاه تلاش می‌کند برای خود به هزینه این روستاییان اعتبار سیاسی به دست آورد. علاوه بر این، آنها ادعا می‌کردند که با فروش املاکی که مفت و بدون هیچ پولی به دست آمده است شاه ثروت کلان و شگفت‌انگیزی به دست می‌آورد که به جای هزینه آن برای توسعه آنچنان که خود او ادعا می‌کرد صرف ولخرجی و اسراف کاری‌های خود او خواهد شد.^۱ شاه که تا آن تاریخ بیشتر در پس پرده و با کمک عوامل نفوذی خود (برخی نمایندگان مجلس و تعدادی از وزرا) فعالیت می‌کرد، با شدت گرفتن درگیری‌ها بر سر قضیه نفت، به یک‌باره مجبور شد تا خود وارد بازی شود، و این بار برای حفظ مقام خود با کسی درگیر نبرد قدرت نشود که محبوبیتش در نزد مردم بیشتر از او بود. شاه درباره علت مخالفت مصدق با این عمل خود را، در کتاب پاسخ به تاریخ چنین ارایه می‌کند:

مصدق وقتی به نخست‌وزیری رسید برنامه‌ای را که من برای تقسیم املاک سلطنتی بین روستاییان فقیر داشتم متوقف ساخت. در حالی که این برنامه یکی از بهترین وسایل عملی برای بالا بردن سطح زندگی مردم کشور بود... تصور می‌کنم از این که برنامه توزیع املاک رضایت عمومی را جلب کرده دچار حسد شده بود و چون خود از ملاکین عمده بود و به دارایی خویش دل بستگی بسیار داشت از اجرای این برنامه تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری می‌کرد. خوشبختانه قبل از این که مصدق بتواند این مخالفت را به مرحله عمل برساند سقوط کرد.^۲

ولی مصدق بنا به دلایل اصولی‌تر به این کار مشکوک بود. اولاً از نظری این عمل بدون کارشناسی صحیح صورت گرفته بود و توزیع اراضی به سبک شاه، به چند دهه زمان نیاز داشت. دوم اینکه وی این سؤال را مطرح می‌کرد: در حالی که قیمت محصولات کشاورزی نسبت به دوره رضاشاه در حدود ده برابر افزایش داشته است چرا متولیان این املاک مدام از ضرر و زیان چند میلیونی صحبت می‌کنند؟ به نظر مصدق، درباریان با اظهار این سخنان، در شرایطی که دولت از لحاظ مالی در مضیقه بود قصد آسیب زدن

۱. ماروین زونیس، همان، ص ۱۰۳.

۲. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، زریاب، ۱۳۷۹، ص ۱۷۴.



به دولت را داشتند.^۱ سوم اینکه مصدق اعتقاد داشت به فرض درست اجرا شدن تقسیم اراضی، این کار نارضایتی عظیمی را بین کشاورزان دیگر مناطق برمی‌انگیزد و به همین خاطر در نهایت خود او پیشنهاد کرد:

با وضعیت فعلی راه منحصر به فردشان این است که از عوائد مالکین تا آنجا که از سرپرستی املاک خود مأیوس نشوند گرفته شود و قسمتی از آن صرف بهبود حال زارعین و قسمت دیگری صرف امور اجتماعی محل شود که این کار شده است و باید با احسن وجه آن را احیا کرد.^۲

با تبعید اسدالله علم به بیرجند و خانواده شاه به خارج از ایران، مصدق در ۱۹ اردیبهشت به یک پیروزی بزرگ دست یافت و آن استرداد املاک سلطنتی به دولت بود که به موجب قانون مصوب ۲۰ تیر ۱۳۲۸ به شاه واگذار شده بود. در مقابل، دولت موافقت کرد سالی شصت میلیون ریال به بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی کمک کند که با نظارت دولت به مصرف امور رفاهی برسد.^۳ بدین ترتیب در صورت اجرای این لایحه دربار سلطنتی بخش عمده درآمد خود را از دست می‌داد و شاه دیگر نمی‌توانست مخارج فعالیت‌هایی را که برای حفظ سلطنت به عمل می‌آمد، بپردازد و برای خود یاران و پیروانی تهیه کند. اگر بر درآمد و هزینه‌های دربار از طرف مجلس و دولت نظارت می‌شد در مرحله اول به معنای حذف قدرت اقتصادی و اجتماعی سلطنت و در پی آن رژیم سلطنتی بود.^۴

با شکست کودتا در بیست و پنجم مردادماه ۱۳۳۲ و متعاقب آن فرار فضاحت‌بار شاه به بغداد و رم، شاه دچار وضعیت بد مالی بود و حتی سفیر ایران در رم حاضر به دیدار شاه نشد و شاه برای اولین بار طعم فقر و نداشتن مشروعیت را چشید. عده زیادی معتقدند که محمدرضا شاه پهلوی تا قبل از مرداد ۱۳۳۲ هیچ‌گونه مداخلاتی در امور مالی نداشت. به همین جهت وقتی به رم رفت نگران آینده خود و فامیلش از نظر زندگی بود ولی از آن تاریخ به بعد و با افزایش روزافزون قدرت، اطرافیان کم و بیش او را مداخله دادند.^۵ چنان که دو تن از نزدیکان وی در آن دوران هم به این تغییر روحیه شاه پی بردند. احمد مهبد که آن روزها از مقربان دربار و مشاور عالی شاه بود این سخنان را بعد از بازگشت شاه به

۱. محمد مصدق، *خاطرات و تألمات مصدق*، تهران، علمی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۸۵.

۳. فخرالدین عظیمی، همان، ص ۴۴۴.

۴. شاپور رواسانی، *دولت و حکومت در ایران*، تهران، شمع، بی‌تا، ص ۱۵۵.

۵. مصطفی الموتی، *ایران در عصر پهلوی*، لندن/انگلستان، ۱۹۸۹، ج ۷، ص ۳.



ایران به یاد می‌آورد:

آنجا مزه فقر و مسکنت را چشید. موقعی که برگشت به ایران در صدد برآمد که پول و پله برای خودش تهیه بکند. خود شاه به من چند بار این حرف را زد و این شعر را برای من گفت:

فری بدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
 به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فری دون تویی
 می‌گفت شاه مشرق زمین باید ثروتی داشته باشد؛ برای اینکه مردم گرفتارند متوسل به شاه می‌شوند، کمک از شاه می‌خواهند، دست من خالی باشد نمی‌توانم کمک کنم. یک قسمت از سلطنت لنگ است. این توجیهی بود که می‌کرد برای اینکه یک اندوخته‌ای درست کند.^۱

احمد آرامش هم درباره اوضاع مالی شاه قبل از کودتا نوشته است:

محمدرضا شاه پهلوی که در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از رامسر به بغداد گریخت جز نقدینه مختصری [که انگلیسی‌ها از بقایای موجودی رضاشاه در بانک‌های لندن در اختیار او گذاشته بودند]، چیزی نداشت. ولی حالا چه؟ بدون هیچ مبالغه و اغراق اکنون ثروت او مبلغی است بین یک هزار و پانصد تا دو هزار میلیون دلار و او همه این ثروت را پس از بازگشت از رم به تهران و به دست گرفتن قدرت، دزدیده و چپاول کرده است.^۲

زمینه‌های شکل‌گیری بنیاد پهلوی برای مدیریت ثروت خاندان سلطنتی

عمر خانه به دوشی شاه بسیار کوتاه بود؛ فقط سه روز بعد در تاریخ ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ با پیروزی عملیات آژاکس توسط C.I.A و دربار و همراهی جماعتی از اراذل و اوباش و تعداد زیادی از افسران اخراجی ارتش، عمر این فقر و فلاکت نیز به پایان رسید. به هر روی با کنار رفتن مصدق، تلاش‌ها برای پالودن محیط سیاسی از مخالفان و منتقدین و فراهم آوردن محیطی مناسب برای تاخت و تاز شاه آغاز شد. از فردای ۲۸ مرداد، ترور و اختناق سراسر ایران را فرا گرفت. دستگاه مخوف فرمانداری نظامی رژیم

1. ahmad mahbud, in an interview, recorded by habib ladjevardi, 1985, Geneva Switzerland, IOHCHU, p85.

۲. احمد آرامش، هفت سال در زندان آریامهر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸، ص ۳۰.



به کار افتاد و سازمان‌های سیاسی مخالف، یکی پس از دیگری سرکوب شدند.^۱ حزب توده نیز کفاره خیانت‌های خود به نهضت نفت را به بهای گزافی پرداخت؛ مخفی‌گاه‌ها و چاپ‌خانه‌های حزبی، یکی پس از دیگری کشف شدند. بیشتر کادرهای حزبی دستگیر و تسلیم دادگاه‌های نظامی شدند. گروهی به خارج گریختند یا با ابراز تنفر نسبت به حزب توده آزاد گشتند.^۲ حزب توده که پیش‌تر به دلیل تبلیغات روشنفکرانه توانسته بود بسیاری از روشنفکران و نویسندگان جوان را به خود جذب کند با این ضربه عملاً، بسیاری از طرفدارانش را از دست داد. قلع و قمع حزب توده فرصتی طلایی را، در اختیار برنامه‌ریزان رژیم پهلوی قرار داد تا به جذب برخی از این نخبگان بپردازد. تئوریسین‌های فرهنگی رژیم از این فرصت برای جذب برخی از این روشنفکران استفاده کردند.

بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ابتدای سال ۱۳۳۷ شاه و دربار از هیچ فرصتی برای انباشت ثروت کوتاهی نکردند. در حقیقت شاه هم قدرتش را همانند پدرش بر روی سه ستون نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار و دیوان‌سالاری گسترده دولتی قرار داد. شبکه حمایتی دربار، شاه را قادر می‌ساخت تا از راه پرداخت حقوق و مزایای هنگفت و فراهم ساختن مشاغل بی‌دردسری برای پسران و دامادان و پشتیبانان خود را تلافی کند.^۳ به باور نگارنده برای بهره‌گیری از همین فرصت تاریخی بود که نه تنها بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بلکه به تدریج سایر سازمان‌های پول‌ساز متعلق به دربار، مانند شرکت بیمه ملی، شرکت ملی نفت کش یا بانک عمران تأسیس یا از نو سازماندهی شدند و زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری بنیاد پهلوی فراهم شد.

۱. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت/ ایران/ از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲، ص ۴۸۸.

۲. همان، ص ۴۸۹.

۳. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۵۳۵.